

ماهیت و مراتب «ذکر»

در اندیشه ابن عربی و ملاصدرا*

- علی ارشد ریاحی^۱
- فاطمه زارع^۲

چکیده

«ذکر» به مثابه زبان دل، معنادارترین گونه تعامل با خداوند است که همواره مورد نظر عرفا و فلاسفه بوده است. ابن عربی و صدرالمآلهین شیرازی از جمله متفکرانی هستند که در آرای خود به تبیین و بازکاوی این مقوله پرداخته‌اند.

در این مقاله با مراجعه به آثار این دو دانشمند و جمع‌آوری آرای آنان درباره ماهیت و مراتب ذکر و پس از تحلیل و مقایسه آن‌ها این نتیجه به دست آمده است که تکیه بر «خلوت» به عنوان لازمه ذکر حقیقی، مورد وفاق هر دو متفکر است، اما ملاصدرا «معرفت» و «فکر» را دو لازمه جدانشدنی خلوت می‌داند که در نگرش ابن عربی مشهود نیست. در مقابل، ابن عربی نسبت بین کشف و ذکر را مطرح می‌کند که ملاصدرا به آن پرداخته است. ابن عربی مراتب ذکر را

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۷.

۱. دانشیار دانشگاه اصفهان (arshad@ltr.ui.ac.ir).

۲. دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) (zfateme22@yahoo.com).

در عالم تکوین و با نظر به همه کائنات بیان می کند، ولی ملاصدرا آن مراتب را در عالم تشریح و با محوریت انسان مطرح می کند. حاصل این مطالعه تطبیقی، روشن شدن این مطلب است که وقتی به موضوعی عرفانی از دیدگاه حکمت متعالیه نظر می شود، چه تغییراتی پیدا می کند.

واژگان کلیدی: ذکر، ابن عربی، ملاصدرا، قرآن، روایات، فکر، معرفت.

مقدمه

در دین مبین اسلام، ذکر جایگاهی ویژه دارد و این امر، زمینه تأمل در این مسئله را فراهم می نماید. ذکر از منظر آیات قرآنی به معنای یادآوری خداوند به قلب و زبان است (ر.ک: آل عمران/ ۱۳۵؛ احزاب/ ۴۱؛ بقره/ ۲۰۰؛ نساء/ ۱۰۳). یاد خداوند، سرچشمه قدرت روحی و معنوی انسان است و قرآن کریم در موارد متعددی مسلمانان را به این امر فراخوانده است (ر.ک: احزاب/ ۴۱-۴۲؛ اعلیٰ/ ۱۵). با رجوع به آثار فلاسفه و عرفایی که تدبیری در آیات الهی داشته اند، معلوم می شود که نقش و اهمیت ذکر الهی در اندیشه آنان نیز مغفول نمانده است. در عرفان اسلامی، ذکر یکی از ارکان مهم سیر و سلوک و محکم ترین ریسمان الهی است که سالک با چنگ زدن به آن، به مراحل والای حقیقت می رسد. آنان معتقدند که علم ناب و بکر، از طریق ذکر به دست می آید. با نظر در آرای فلاسفه ای نظیر ابن سینا نیز ذکر وسیله ای برای ارتباط و اتصال نفوس انسانی با عوامل معنوی عالم (یعنی نفوس سماوی و عقول مجرد و...) به منظور جلب منافع و دفع مضرات به شمار می رود. در واقع، ذکر ابزاری است که نفوس انسانی به کمک آن در طریق عبودیت به مقامی می رسند که شبیه عقول مجرد می گردند (ابن سینا، ۱۴۰۰: ۲۸۳).

ملاصدرا و ابن عربی نیز به زعم خود به ترتیب، نگرشی فلسفی و عرفانی به این مقوله داشته اند و به همین مناسبت، هدف این مقاله بازشناسی دقیق ماهیت ذکر، مراتب و اقسام آن در اندیشه این دو متفکر می باشد و به فراخور ضرورت موضوع مقاله، نخست به تبیین و بررسی نظر هر یک از این دو متفکر در دو بخش مجزا می پردازیم، سپس در بخش مقایسه و ارزیابی، به وجوه افتراق و اشتراک ایشان نظری خواهیم افکند.

بخش اول: آرای ابن عربی در مورد ذکر

ماهیت ذکر

در همه علوم و معارف بشری، تعریفی مناسب از مسائل، افق جدیدی را فراروی متعلمان آن علم می‌گشاید. به همین دلیل، سزاوار است که چستی مقوله ذکر با نظر اجمالی به برخی از آثار ابن عربی روشن گردد. شایان ذکر است که ارائه تعریف حقیقی برای امور بسیار مشکل می‌باشد و بسیاری از تعاریف، شرح‌الاسمی بیش نیستند. ابن عربی ذکر را کوییدن در خانه خداوند به امید باز شدن آن از سوی او می‌داند. او در عبارتی دیگر، ذکر را این گونه تعریف می‌کند: «توجه به آیات موجود خدا در قلب انسان و در جهان» (۱۴۲۰: ۵۰۲/۳). ذکر در عرفان ابن عربی، نعمتی الهی است که در عین حال جزای ذکر خلق نیز می‌باشد. به عقیده وی، ذکر از این جهت مفید فایده است که متضمن نوعی مدح و ستایش حق است و هر چه قید ذکر کمتر باشد، فایده آن بیشتر است. مقصود از ذکر آن نیست که فقط اسم خداوند را بر زبان آوریم، بلکه یاد کردن اسم خداوند از جهت حمد و ستایش برای اوست؛ زیرا هیچ فایده‌ای بر ذکر اسم از حیث دلالتش بر عین (اسم) مترتب نیست (نه در حق انسان و نه در حق خداوند). هنگام ذکر، اسم و یا «هو» باید قصد شود که مسمای این اسم و یا این ضمیر، آن کسی است که اشیا و موجودات او را مقید نمی‌سازند و وجود تام از آن اوست، به طوری که این (معنا) در نفس ذاکر هنگام ذکر اسم حاضر شود و بدین گونه فایده حاصل گردد.

با رجوع به آثار ابن عربی درمی‌یابیم که او در تبیین نظرات عرفانی خویش از آیات و روایات قرآنی ملهم گردیده است. در همین راستا، آیه‌ای از قرآن ذکر می‌کند که خداوند می‌فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ (بقره/۱۵۲)؛ مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم. خداوند وجود ذکرش را نتیجه ذکر انسان قرار داده است و همین طور در مورد نحوه ذکر، خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید:

«إِنَّ ذِكْرَنِي فِي نَفْسِهِ، ذِكْرُكَ فِي نَفْسِي وَإِنْ ذِكْرَنِي فِي مَلَأُ، ذِكْرْتَهُ فِي مَلَأُ خَيْرٌ مِنْهُمْ»؛ اگر بنده‌ام مرا در نفس [ضمیر] خویش یاد کند، من هم او را در نفس خودم یاد

می‌کنم و اگر مرا در جمع یاد کند، او را در جمعی که از جمع آنان بهتر است، یاد می‌کنم.

طبق این آیه و روایت، نتیجه ذکر به ذکر و نتیجه حال ذکر به حال ذکر منتج می‌گردد (همو، ۱۹۹۴: ۳۸۲/۱۴).

از نظر این عارف، حقیقت ذکر، تجلی ذات به واسطه ذات بر ذاتش از طریق اسم متکلم است تا صفات کمالی را اظهار کند و متصف به صفات جمال و جلال (در مقام جمع و تفصیل) گردد، چنان که خود برای خویش در این سخن شهادت می‌دهد که «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (آل عمران/ ۱۸)؛ خداوند شهادت می‌دهد که جز او احدی معبود نیست (قیصری، ۱۳۷۵: ۹۸۰).

در اندیشه ابن عربی، اذکار به دو دسته کلی «غیر مقید» و «مقید» تقسیم می‌شود. ذکر لفظ «الله» و ضمیر «هو» را اذکار غیر مقید می‌داند و آن‌ها را بر تمام اذکار مقید که با نعت و توصیف همراه است، ترجیح می‌دهد. وی در ذکر غیر مقید فوایدی یافته است که در اذکار دیگر نیست. منظور از لفظ «الله» و ضمیر «هو»، تنها دلالت آن‌ها بر عین مسمی نیست، بلکه اهل الله می‌دانند که مسمای این اسم و مرجع این ضمیر کسی است که اکوان و موجودات، او را مقید نمی‌سازند و او کسی است که دارای وجود تام و کامل است. بنابراین حاضر ساختن این اسم در نفس ذاکر، فوایدی به همراه دارد؛ زیرا این ذکر، غیر مقید است. هنگامی که ذاکر این دو لفظ را با «لا إله إلا الله»، «سبحان الله»، «الحمد لله»، «الله اکبر» و اذکار دیگر مقید می‌سازد، برایش نتیجه‌ای جز آنچه که این دلالت اقتضا و ایجاب می‌کند، ندارد (ابن عربی، ۱۹۹۴: ۳۸۳-۳۸۴/۱۴). از نظر ابن عربی، هیچ ذکر مقیدی نتیجه نمی‌دهد مگر آنچه به آن مقید گشته است. پس اگر ذکر مقید باشد، امکان ندارد ثمره عامی از آن به دست آید. به همین دلیل، ذکر لفظ الله به تنهایی و یا ضمیر آن بدون هیچ تقیدی ترجیح دارد، زیرا انسان حق تعالی را به اسم عامی یاد می‌کند که جمیع فضایل شایسته او را دارد.

ذکر بنده، برای استحضار است و ذکر حق تعالی، به سبب حضور؛ زیرا انسان معلوم و مشهود خداوند است، ولی خداوند تنها معلوم ماست و نه مشهود و چون از ما استحضار (حاضر کردن) است و از او حضور، علما خداوند را در قوه ذاکره و عامه

مردم او را در قوه متخیله حاضر می‌نمایند. دسته‌ای از بندگان خداوند، علمایی هستند که خداوند را در هر دو قوه حاضر می‌کنند: در قوه ذاکره - عقلاً و شرعاً - و در قوه متخیله - شرعاً و کشفاً - ابن عربی از این نوع ذکر به تمام‌ترین و کامل‌ترین ذکر یاد می‌کند؛ زیرا بنده با این ذکر، خداوند را به تمامه ذکر کرده است و به همین دلیل است که ذکر «الله» خاص او می‌باشد (همان: ۳۸۴/۱۴). «الله» ذکر بندگان خاص اوست، آنان که خداوند به وجودشان عالم دنیا و هر عالم و سرایی را که در آن‌اند، حفظ می‌فرماید. او می‌نویسد:

رسول خدا ﷺ فرمود: «لا تقوم الساعة حتى لا يبقى على وجه الأرض من يقول: الله الله»؛ رستاخیز برپا نمی‌گردد تا روی صحنه زمین کسی هست که الله الله می‌گوید.

و در ادامه می‌نویسد:

چون یک نفر از ایشان باقی نماند، برای دنیا سبب حافظی که خداوند آن را به خاطر او حفظ می‌کرد، باقی نمی‌ماند و در نتیجه ویران و نابود می‌گردد و چه بسیار افرادی هستند که در آن موقع، گویای به ذکر «الله»‌اند، ولی آنان ذاکره به استحضار نیستند و شارع، لفظ را بدون استحضار معتبر نمی‌داند (همان: ۳۸۶/۱۴).

به گفته ابن عربی، حالات ذاکران مختلف است:

حالت اول این است که بنده، خداوند را در نفس خود ذکر و یاد می‌کند. این گروه به دو طبقه تقسیم می‌شوند: ۱. گروهی که خداوند را در خود خداوند یاد می‌کنند، از آن حیث که خداوند خالق نفسشان می‌باشد؛ نه از آن حیث که نفس آن‌هاست و ظاهر در مظهر خاصی است؛ ۲. گروهی که خداوند را در نفس خودشان ذکر و یاد می‌کنند. ابن عربی احتمال می‌دهد اینکه در حدیث قدسی آمده: «ذکرته فی نفسی» یعنی خداوند عین ذکر بنده را در نفس خودش (خداوند) یاد می‌کند، از این حیث باشد که نفس بنده عین است - نه از حیثی که نفس او خلق است - پس عین ذکر بنده، عین ذکر حق تعالی است.

حالت دوم این است که بنده خداوند را در ملاً و اجتماع یاد می‌کند، خداوند هم او را در ملاً و اجتماعی بهتر از آن اجتماع یاد می‌کند. ممکن است که عین آن ملاً و اجتماع باشد و بهتر بودن به واسطه حال باشد. بنابراین حال ذکر بنده در ملاً و اجتماع

پایین‌تر از حال آن ملاً و اجتماعی است که خداوند بنده را یاد می‌کند؛ زیرا خداوند بندگان را در ملاً و اجتماع فرشتگان یاد می‌کند. وجه دیگر اینکه ممکن است ملاً و اجتماع، مغایر آن ملاً و اجتماع باشد، در این صورت بهتر بودن آن نسبت به این ملاً و اجتماع یا به واسطه این است که حق تعالی بنده‌اش را در حالی که در میان فرشتگان است، ذکر می‌کند و این ذکر را به آن‌ها می‌شنواند و یا اینکه بهتر بودن آن به واسطه مرتبه دیگری است که آن مرتبه نزد اقتضای الهی است و آن یا نشئه (آنان) است یا حال است و یا علم (همان: ۹۵/۱۳).

اهمیت ذکر الهی

ابن عربی در مورد اهمیت ذکر می‌نویسد که خداوند چیزی را جز ذکر، به کثرت توصیف نکرده و به بسیاری آن دستور نداده است. خداوند می‌فرماید:
- و زنان و مردانی که بسیار به یاد خداوند هستند (احزاب/ ۵).
- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را بسیار یاد کنید (احزاب/ ۴۱).

ابن عربی ذکر را از ترک آن برتر می‌داند؛ زیرا ترک ذکر از جهت شهود است و شهود، جایز نیست که مطلق باشد، در صورتی که ذکر دارای اطلاق است. البته از نظر ابن عربی ذکر الله دارای اطلاق است، نه ذکر تسبیح، تهلیل و دیگر اذکار مقید. پس اگر ترک ذکر از روی شهود نباشد، باید نظر کرد که آیا دلیل ترکش اقتضای اطلاق داشته است، یا نه.

فذكر الله أولى بالوجود وترك الذكر أولى بالشهود
فكن إن شئت في جود الشهود وكن إن شئت في فضل الوجود

(همان: ۳۹۰/۱۳)

ابن عربی با توجه به آیه ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ (عنکبوت/ ۴۵)، ذکر خداوند در نماز را بزرگ‌ترین اعمال و احوال نماز می‌داند؛ زیرا نماز مشتمل بر اقوال و افعال است و حرکت دادن زبان به ذکر از جانب نمازگزار، از جمله افعال نماز است و قول حاصل از این حرکت زبان، از اقوال نماز می‌باشد. در اقوالی که در نماز گفته می‌شود، چیزی که نمازگزار را از ذکر خداوند بیرون کند، وجود ندارد مگر آنچه از جانب خود نمازگزار به

حرف یا ضمیر تلفظ شود. اینکه خداوند فرموده: ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ این اضافه و نسبت از آن جهت است که خداوند هم ذاکر است و هم مذکور. پس او بزرگ‌ترین ذاکران و بزرگ‌ترین مذکوران است و ذکرش بزرگ‌ترین اذکاری است که در مظاهر ظاهر گردیده است. ابن عربی در تفسیر این آیه کریمه دو بیان دارد: ۱. اگر اکبر به معنای «اکبر من کذا» باشد، هرچند از ساحت کبریایی خداوند ذکری بیرون نمی‌رود، ولی خداوند اسم الله را در این آیه به جهت آنکه مستجمع جمیع اسمای حسنای الهی است، از هر اسمی که خداوند سبحان به آن ذکر شود، بزرگ‌تر می‌داند؛ زیرا دیگر اسمای حسنای الهی در دلالت، نسبت به اسم «الله» اخص‌اند. ۲. اگر اکبر به معنای «اکبر من کذا» نباشد، در این صورت اخبار از بزرگی ذکر است، بدون مفاضله و برتری بر هر اسمی که ذکر شود. ابن عربی این تعبیر را نزد مقام الهی سزاوارتر و شایسته‌تر می‌داند (همان: ۳۸۷/۹).

وی ذکر را در آیه ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ (بقره/۱۵۲) ذکر مفاوضه می‌داند و این ذکر همان «جزای وفاق» است که در آیه ﴿جَزَاءً وَفَاقًا﴾ (نبا/۲۶) بیان شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ﴾ (احزاب/۴۳)؛ اوست که به شما رحمت و مغفرت می‌فرستد، یعنی ذکرش را از ذکر شما مؤخر می‌دارد و شما را ذکر و یاد نمی‌کند مگر آنکه شما او را یاد کنید، و شما او را یاد نمی‌کنید تا آنکه موفق‌تان بدارد و یادش را به شما الهام کند، پس شما را یاد می‌کند تا او را به او و یا به خود یاد و ذکر کنید و در نتیجه او شما را به خودتان یاد و ذکر می‌کند؛ زیرا هر دو ذکر نزد خداوند وجود دارد (همان: ۹۳/۱۳).

ابن عربی در مورد اهمیت ذکر، روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند و تأکید ایشان را بر مقوله ذکر برجسته می‌نماید:

و چه نیکوست آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آیا به شما خبر ندهم آنچه را برای شما بهتر و برتر از آن است که دشمنان را ببینید و گردنشان را بزنید و آنان گردن شما را بزنند؟ آن ذکر الله است؛ یعنی چیزی که از جهاد در راه خداوند و شهادت در راه او بهتر و برتر است. ذکر الهی یعنی به یاد او بودن و مراعات حکم او نمودن است (۱۹۴۶: ۱۶۸).

شرح خوارزمی بر این مطلب چنین است که افضل بودن ذکر از شهادت و جهاد، از آن جهت است که ثواب هر دو عمل، حصول بهشت است، در حالی که بر طبق حدیث «أنا جلیس من ذکرنی...» ذکرکننده، همنشین حق تعالی است و همنشین ناگزیر است که مشهود ذاکر باشد. بنابراین، حق تعالی مشهود ذاکر است و شهود حق از حصول بهشت برتر است (خوارزمی، ۱۳۶۸: ۶۰۷). ابن عربی از آیه ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ (بقره/ ۱۷۹) استفاده می‌کند که اهل لبّ کسانی هستند که به یاد خداوند، حیات را بر قتل او ترجیح می‌دهند تا به کمال مطلوب او که کمال نهایی است، نائل گردند. از این رو، از نظر ابن عارف، ذکر افضل از شهادت و جهاد فی سبیل الله است و قدر این نشئه انسانی را نمی‌داند جز کسی که ذاکر حق تعالی است، به ذکر مطلوبی که از او خواسته شده است. به گفته قیصری، این جمله «قدر این نشئه انسانی را نمی‌داند مگر کسی که حق را ذکر کند» جمله‌ای معترضه است و از آن جهت بیان شده است که هشدار برای حقیقت ذکر و مراتبش باشد تا دانسته شود که چه هنگام حق تعالی همنشین ذکرکننده است و منظور از «ذکر مطلوب از جانب بنده» آن است که خداوند را به زبان ذکر کند و قلب، روح و تمام قوایش حاضر باشد، به طوری که تماماً متوجه پروردگارش باشد و حدیث نفس را از خود قطع کند. اگر به این امر ادامه دهد، ذکر از زبان به قلب او انتقال می‌یابد و پیوسته در قلب خود به ذکر خداوند می‌پردازد تا آنکه خداوند از آن سوی پرده‌های غیب بر او تجلی کند و باطن بنده به حکم ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ (زمر/ ۱۸) تابناک گردد و او را برای تجلیات صفاتی و اسمایی و سپس ذاتی آماده نماید. در این هنگام گفته می‌شود که بنده در حق تعالی فانی گشته و حق تعالی خود را به آنچه که شایسته جلال و جمالش است، ذاکر است و به واسطه برخاستن دوگانگی و آشکار گشتن حقیقت احدیت، ذاکر، مذکور و ذکر می‌گردد (قیصری، ۱۳۷۵: ۹۸۰).

دلیلی که ابن عربی بر این ادعای خود بیان می‌کند این است که حق تعالی جلیس ذاکر است و جلیس، مشهود ذاکر است؛ هر گاه ذاکر، حق تعالی را که جلیس اوست مشاهده نکند، ذاکر نیست، زیرا ذکر الله در جمیع اجزای عبد ساری است، نه آن کسی که فقط به لسانش ذاکر حق است؛ زیرا در این هنگام، حق تعالی فقط جلیس لسان

است. پس لسان حق را می‌بیند و انسان، حق را نمی‌بیند. شرح قیصری در توضیح این مطلب خالی از فایده نیست که هر کس ذکر حق را تنها به زبان گوید، حق تعالی نیز جز جلیس و همشین زبان او نمی‌باشد. در این حالت، زبان به چشمی که مخصوص اوست، حق را می‌بیند و انسان از حیث روح و قلبش او را مشاهده نمی‌کند. منظور ابن عربی از این عبارت آن است که هر چیزی از صفات هفت‌گانه نسبی، نصیب و بهره‌ای دارد که به اندازه همان نصیب و بهره می‌بیند، می‌شنود و سخن می‌گوید. حیوان به بصر می‌بیند و به گوش می‌شنود، ولی دیدن انسان به سمع و بصر نیست، بلکه به روحانیتی است که به او اختصاص دارد (همان).

ذکر و خلوت

سؤالی که ممکن است به ذهن خواننده متبادر گردد این است که آیا در نظر ابن عارف، لوازم و شرایطی برای ذکر الهی وجود دارد؟ با رجوع به آرای ابن عربی درمی‌یابیم که یکی از لوازم ذکر الهی، خلوت اهل ذکر است. وی اصل خلوت را در شرع، از حدیث «من ذکرنی فی نفسه، ذکرته فی نفسی و...» برداشت می‌کند که شامل خلوت و جلوت (هر دو) می‌شود. وی برای خلوت شرایطی را ذکر می‌کند: هر کس در نفس خویش با موجودی از موجودات حدیث نفس کند، در خلوت نیست. فردی به صاحب خلوتی گفت: مرا در خلوت نزد پروردگارت یاد کن. گفت: اگر تو را یاد کنم، دیگر با او در خلوت نیستم. در این بحث نیز باز ابن عربی به حدیث «من ذکرنی فی نفسه، ذکرته فی نفسی و...» نظر می‌کند و می‌گوید که از این مطلب مفاد این حدیث دانسته می‌شود؛ زیرا ذاکر، مذکور را یاد نمی‌کند مگر آنکه او را در نفس خود حاضر کند. اگر مذکور دارای صورت باشد، ذاکر آن را در خیالش حاضر می‌کند و اگر مذکور از عالم صور نباشد و یا آنکه صورتی نداشته باشد، ذاکر او را در قوه ذاکره‌اش حاضر کند؛ زیرا قوه ذاکره انسان، معانی را، و قوه متخیله، مثال‌هایی را که حواس به دست می‌آورند، ضبط می‌کند و یا اشکال شگفتی را که قوه مصوره جزئیاتش را از حس به دست می‌آورد، ترکیب می‌کند. بنابراین، قوه مصوره جز در حس تصرفی ندارد (ابن عربی، ۱۹۹۴: ۱۳/۳۴۳). ذکر در اول خلوت، «خیالی» است و آن، تصور لفظ ذکر

است از آن حیث که مرکب از حروف نوشتنی و یا لفظی است که خیال، آن را از راه شنیدن و یا دیدن گرفته و بدون اینکه صاحب خلوت به ذکر معنوی (که صورتی ندارد و آن را ذکر «قلب» گویند) ترقی نماید، به آن گویا می‌شود و از ذکر قلبی، مطلوبی برایش حاصل می‌گردد و علم او فزونی می‌یابد و با این علمی که برایش حاصل شده، مقصود و مرادِ صورِ مثال‌هایی را که برایش پدید آمده و آن‌ها را حس، در خیالش در حالت خواب و بیداری و غیبت و فنا، انشا و ایجاد می‌نماید، می‌فهمد (همان: ۳۶۴-۳۶۵).

در اندیشه ابن عربی، عزلت مقدمه خلوت است و آن، تمرین نفس بر انفراد، کم خوردن، کم خفتن، کم گفتن و حفظ قلب از خواطر متعلقه به اکوان می‌باشد. سپس ادامه می‌دهد که به خلوت درآی و به ذکر الله تعالی مشغول شو، به هر نوعی از اذکار که می‌خواهی، مثل «سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر وأعلى» و حال خود را ترک مکن و خود را از خیالات دور نگه دار؛ زیرا خیالات فاسده مانع از ذکر الهی می‌شوند (همو، ۱۳۶۷: ۵۴-۵۵). در تأیید این مطلب در جایی دیگر می‌نویسد که وقتی شخص سالک در خلوت، ذکر حق تعالی را بر زبان جاری می‌کند، عالم خیال از او برداشته می‌شود و عالم معنا - که عالمی مجرد از ماده است - بر او تجلی می‌یابد: «پس همواره ذکر گو تا بر تو مذکور متجلی گردد» (همان: ۱۶۳-۱۶۴). در این هنگام به مقامی نائل می‌گردد که اسرار اکوان بر او پدیدار می‌گردد. از این قسمت، ابن عربی به نسبت بین ذکر و کشف می‌پردازد و چنین اظهار نظر می‌کند که وقتی عالم معنا بر عارف تجلی پیدا کند، بر او روشن می‌گردد که همه کائنات و موجودات به ذکر مشغول‌اند. اگر همه به ذکر مشغول باشند که عارف به آن مشغول است، آن کشف خیالی است و اگر هر عالمی به ذکر خود ذکر گوید، آن کشف حقیقی است (همان: ۱۶۴).

مراتب ذکر

حقیقت ذکر در اندیشه ابن عربی دارای مراتبی است:

۱. بالاترین و نخستین مرتبه آن در مقام جمع است که حق تعالی خود را به واسطه اسم «متکلم» به حمد و ثنا بر خود یاد می‌کند. در حدیث آمده است که رسول

خدا ﷻ فرمود: «خدایا من نمی‌توانم تو را ستایش کامل نمایم، تو همان گونه‌ای که خود بر خودت ستایش کردی».

۲. مرتبه دوم ذکر، ذکر ملائکه مقربین است که حمد و تسبیح ارواح و عقول برای پروردگارشان است.

۳. مرتبه سوم ذکر، ذکر ملائکه آسمانی و نفوس ناطقه مجرد است.

۴. مرتبه چهارم ذکر، ذکر ملائکه زمینی و نفوس منطبعة آنها با طبقاتی که دارا هستند می‌باشد.

۵. مرتبه پنجم ذکر، ذکر ابدان و اعضای موجود در آن است. هر کدام از اعضا به زبان ویژه خود ذکر می‌گویند.

در عرفان ابن عربی، مهم‌ترین و رایج‌ترین ذکر، «لا إله إلا الله» است؛ زیرا نفی و اثبات را فرا گرفته است، در حالی که در اذکار دیگر چنین ویژگی‌ای وجود ندارد.

از نظر ابن عارف، مرتبه اعلا‌ی ذکر، مقام اتحاد ذکر، ذاکر و مذکور است. به حسب نفس الامر و واقع، ذاکر، ذکر و مذکور واقعی حق است و منشأ جمیع اقسام ذکر اوست. قرب تام به حق تعالی علت انس، و انس سبب عدم غفلت، و انس تام منشأ حضور تام است و این خود مقام ذکر قلبی است و وقتی انسان از غیر مذکور اعراض کند و از ما سوی الله غافل گردد، ذکر تام تحقق می‌یابد و مقام فقر تام به حق حاصل می‌گردد و این خود ملازم غنای تام و تمام است (آشتیانی، ۱۳۶۵: ۶۱۴).

بخش دوم: آرای ملاصدرا در مورد ذکر

ماهیت ذکر

ملاصدرا نیز همچون ابن عربی بحث ذکر را در برخی از آثار خود و ذیل تفسیر برخی از آیات قرآن بررسی و تبیین نموده است. وی ذکر را برترین و اشرف اعمال و عبادات می‌داند:

بدان که برای صاحبان بینش که منور به نور معرفت‌اند، کشف و آشکار شده است که ذکر الهی برترین اعمال روحی، قلبی، نفسی و بدنی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۰۲).

او معتقد است که مداومت بر ذکر و یادآوری چیزی و تکرار نام آن، موجب رسیدن به آن می‌شود و به همین خاطر است که عبادت، محبت معبود را برمی‌انگیزد و محبت، دیدار را موجب می‌شود. امام صادق علیه السلام در این مورد می‌فرماید:

بنده، رغبت و میلش را متوجه مخلوق می‌کند. اگر نیت خود را برای خداوند خالص نماید، خداوند آنچه را که می‌خواهد زودتر از آن به او می‌دهد. و از نشانه‌های محبت، ذکر محبوب است. هر کس چیزی را دوست داشته باشد، ذکر او را بسیار می‌کند.

منظور از ذکر در این روایت، فکر است و در تأیید سخن خود، روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله

بیان می‌کند:

لحظه‌ای تفکر بهتر از سالیان عبادت است. تفکر، ذکر حقیقی قلبی است؛ زیرا حقیقت انسان، روح، باطن و سرّ و ضمیر اوست، نه بدن و هیكل محسوس او. بنابراین، ذکر حقیقی، آن چیزی است که از زبان قلب او صادر می‌شود (همان: ۲۹۷-۲۹۸).

ملاصدرا معتقد است که تعداد نادری از انسان‌ها، بر ذکر الهی مداومت می‌ورزند و خداوند را بسیار یاد می‌کنند و آن‌ها همان حکمای الهی هستند که عارفان به خداوندند و آنان کسانی هستند که خداوند را ایستاده، نشسته و به پهلو خوابیده ذکر می‌کنند (آل عمران/ ۱۹۱)؛ زیرا سایر انسان‌ها، مشغولیت و سرگرمی غیر از خداوند و آیات و افعال او دارند، در حالی که موضوع علم و اصل پیشه حکیم الهی و عالم ربانی، موجود مطلق و خداوند متعال می‌باشد و تمام عمر خود را به حق تعالی پرداخته و همه تلاش خود را صرف شناخت توحید و تقدیس صفات و افعال الهی می‌کند. آن‌ها کاری جز ذکر خداوند و ذکر نعمت‌های او ندارند (همان: ۲۹۹).

صدرالمتألهین می‌نویسد: فقط حکیمان برتر، به ویژه پیامبران و اولیای الهی، به ذکر حضرت حق می‌پردازند و دلباختگان و شیفتگان به مناجات و گفتگوی با او هستند؛ زیرا عشق به مبدأ اعلی و شناخت ذات او، مطابق آرمان‌نهایی و مطلوب غیر حکیمان، و داخل در موضوعات علوم آنان نیست. پس شایسته است که صالحان درگاه ازلی، بندگان نیکوکار و اولیای متقی خداوند باشند و خداوند نیز مطابق حدیث «من همشین

کسی هستم که مرا ذکر می‌کند» همنشین و دوست آنان می‌باشد. همچنین خداوند می‌فرماید: «من نزد دل‌شکستگانم، من نزد آنانم که گورشان کهنه است». ملاصدرا علت دل‌شکستگی و مندرس بودن قبور آنان را هراس و فرار از مردم، جداسدن از خلق به واسطه مرگ اختیاری، مورد آزار قرار گرفتن توسط آنان، و تضادی که بین سلوک آنان و غیر آنان وجود دارد، می‌داند (همان: ۳۰۱) و غیر عالم ربانی، نه هراسی از اهل دنیا دارد و نه مرگ اختیاری و ریاضت بدنی و نه عبادات نفسانی به وسیله تفکر و اندیشیدن؛ زیرا سرگرمی چنین انسانی به اموری است که موجب نیرومندی قوای حیوانی و انس با هوی و هوس و آرام گرفتن به اهل دنیا می‌شود و زمینه را برای سکونت در زمین پست و گردش در چراگاه‌های خوشی‌های نفسانی و فریفتگی به امور ظاهری فراهم می‌سازد، به طوری که چشم بصیرت آنان از آگاهی به حقایق امور بسته می‌شود و در کمال مطلوب و آرمان نهایی که قانون‌گذار شرع برای انسان‌ها قرار داده است، تفکر و تأمل نمی‌کنند (همان: ۳۰۱-۳۰۲). ملاصدرا می‌نویسد احوال اکثر انسان‌ها این گونه است که «چون تجارت و سرگرمی‌ای ببینند، به سوی آن پراکنده می‌شوند و تو را (ای پیامبر) ایستاده و امی گذارند» (جمعه / ۱۱) و برعکس اهل الله در نهایت کمی‌اند، ولی می‌دانند آنچه نزد خداوند است، از سرگرمی و تجارت در دنیا و لذت‌ها و خوشی‌های آن و از بهشت و آرزوهای آن بهتر است. آنان کسانی هستند که تجارت و دادوستد، آنان را از ذکر خدا و برپایی نماز باز نمی‌دارد؛ زیرا به این امر واقف‌اند که آنچه نزد خداوند است، برای صاحبان خرد بهتر است (همان: ۳۰۲).

اهمیت ذکر الهی

ملاصدرا همچون ابن عربی در باب اهمیت ذکر الهی از تأییدات قرآنی و روایی استفاده می‌کند و می‌نویسد که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «و نام پروردگار خویش را ذکر و توجه خاص به او کن» (مَزَل / ۸) و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «آیا شما را راهنمایی نکنم به نیکوترین و پاک‌ترین اعمال نزد خداوند و برترین آن در درجات‌تان که از بخشیدن سکه‌های زر و دینار برای شما بهتر باشد و بهتر از آن باشد که با دشمنانتان برخورد نموده و گردن آنان را بزنید و آنان گردن شما را بزنند؟ گفتند یا رسول الله آن

چیست؟ آن حضرت فرمود: ذکر خداوند عَلَيْهِ و از آن حضرت باز روایت شده است: «مفردان و مجردان پیشی گرفتند. گفتند آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: بی پروایان و حریمان به ذکر خداوند متعال. ذکر از آن‌ها سنگینی بال‌هایشان را می‌گیرد و در رستاخیز سبک‌بال به پیشگاه الهی وارد می‌شوند» (همان: ۳۰۲). منظور او این است که آنان مستغرق در ذکر خداوند هستند و ذکر گناهانشان را می‌ریزد. سپس در وصف ایشان می‌نویسد: من (خداوند) رو به سوی ایشان می‌کنم و آیا احدی تصور می‌کند که من به کسی که رو کنم چه چیز به او عطا می‌کنم؟ بعد از آن فرمود: اولین چیزی که به او عطا می‌کنم آن است که نور خودم را در دل‌های ایشان می‌اندازم و از آن پس، آن‌ها خبر می‌دهند از من، چنان که من ایشان را از خودم خبر می‌دهم... (همو، ۱۳۵۴: ۴۸۷).

صدرالمتألهین در دیگر آثار خویش نیز مکرر بر ذکر الهی و ثمرات آن تأکید می‌کند. در شرح اصول کافی می‌نویسد:

در خبر آمده است که شیطان بر قلب فرزند آدم چسبیده، چون ذکر خدا کند واپس می‌کشد... پس ذکر خداوند، یکی از نشانه‌هایی است که به وسیله آن خواطر شیطانی از روحانی بازشناخته می‌شوند... (همو، ۱۳۶۶: ۴۴۸/۲).

صدرالمتألهین در تفسیر سوره حمد ضمن بیان شرافت ذکر و اینکه مهم‌ترین مقامات سالکان است، مهم‌ترین و برترین ذکر را ذکر «یا من لا هو إلا هو، یا من لا إله إلا هو» می‌داند و دلیلش این است که حقیقت بسیطه تامه حق تعالی در غیبت مطلق و غیر قابل شناخت و احاطه و تصور و دسترسی است و «هو» که ضمیر غایب است، به این ذات اشاره دارد و تکرار این ذکر باعث ازدیاد شوق و باعث تکامل و سرانجام وصال می‌گردد و بدین جهت است که تکرار ضمیر غایب «هو» به وسیله سالک باعث می‌شود که با خود بگوید: پس من از او دورم و او از من غایب است، سپس به این فکر می‌افتد که چرا از او غایب و دورم و می‌فهمد که علت غیبت، نقص و ضعف اوست. توجه و آگاهی از نقص، شوق رسیدن به کمال را در جان فرد برمی‌افروزد؛ تکاملی که او را لایق ملاقات و حضور خدای متعال نماید و هر چه بیشتر کمال یابد، شوق او برای وصال بیشتر می‌شود و هر که شوق خداوند در او زیاد گردد، سرانجام به وصال او نائل می‌شود (همو، ۱۴۰۲: ۴۵/۱).

ملاصدرا تفکر و تعقل را دریچه گشایش چشم بصیرت و آگاهی به حقایق امور و رسیدن به ذکر حقیقی می‌داند و حتی تفسیر او از «ذکر» در روایت امام صادق علیه السلام که فرمود: «از نشانه‌های محبت، ذکر محبوب است. هر کس چیزی را دوست داشته باشد، ذکر او را بسیار می‌کند»، فکر می‌باشد (همو، ۱۳۶۶: ۴۴۹/۲). حال سؤالی که ممکن است مطرح شود، این است که در اندیشه ملاصدرا، چه رابطه‌ای بین ذکر و فکر و معرفت وجود دارد؟

رابطه ذکر و فکر

ملاصدرا در شرح اصول کافی بیان می‌کند که خداوند هنگامی همنشین ذاکر می‌گردد که ذکر او با تفکر همراه باشد و یکی از لوازم تفکر را خلوت و عزلت می‌داند. عزلت، موجب آسودگی در عبادت، اندیشیدن، انس به مناجات با پروردگار و اشتغال به کشف اسرار الهی و راز خلقت دنیا و آخرت می‌گردد. لذا از نظر این فیلسوف، اگر ذات انسان فاضل و دارای علم باشد، تهایی را طلب می‌کند تا به واسطه آن، بر اندیشیدن و تفکر یاری گرفته، علم و حکمت را از درون خود بیرون کشیده، با پروردگار خویش به مناجات برخاسته، به واسطه فکر و اندیشه به سوی او بالا رود و در نتیجه حق تعالی همنشین او گردد، چنان که در حدیث قدسی می‌فرماید: «أنا جلیس من ذکرنی». ملاصدرا متذکر می‌شود که مراد، ذکر زبانی با بی‌خبری دل نمی‌باشد (همان: ۳۷۰/۲).

ملاصدرا فلسفه نزول قرآنی را که مشتمل بر اسرار بزرگ ربانی و معارف لطیف الهی است، تفکر و تدبیر، و نهایت تدبیر و اندیشه در آیات الهی را حصول تذکر (یعنی معرفت حقیقی) می‌داند و آن را مختص خردمندان (أولو الألباب) قلمداد می‌کند. لازم به ذکر است که ملاصدرا در این قسمت، بین تفکر و تدبیر تمایزی قائل می‌شود و می‌نویسد که تدبیر، اختصاص به صاحبان خرد ندارد، بلکه غیر آن‌ها را نیز شامل می‌شود و برعکس، تذکر مختص خردمندان است. هدف اصلی تفکر، به دست آوردن علم و یقین است و این، اختصاص به خردمندان دارد (همان: ۳۵۴/۲).

ملاصدرا «أولو الألباب» را از بندگانی می‌داند که با گام‌های ذکر و فکر، از پوسته وجود ظلمانی فانی به حقیقت وجود روحانی و نورانی عبور می‌کنند و با دیدگان بینا و

بیش باطنی مشاهده می‌نمایند که آنان و جهان، پروردگاری قیوم، دانا و علیم دارند و به واسطه ذکر الهی (در حال قیام و قعود)، به این مرتبه بلند رسیده‌اند (همان: ۳۴۹/۲). در این مسئله، نگرش ملاصدرا به ذکر، نگرش و رویکردی فلسفی است و از کلیدواژه‌های فلسفی از جمله فکر و معرفت استفاده می‌کند، در حالی که ابن عربی چنین نگاهی به مسئله ذکر ندارد.

رابطه ذکر و معرفت

یکی دیگر از لوازم ذکر در اندیشه ملاصدرا، معرفت و شناخت خداوند است. معرفت، منشأ و اصل ولایت و قرب الهی است. خداوند دوست کسی است که او را بشناسد؛ زیرا معرفت نسبت به چیزی مستلزم حصول تقرب می‌شود، چنان که در حدیث قدسی آمده است: «من همشین کسی هستم که مرا یاد کند» و این نزدیکی، قرب مکانی نیست، بلکه قرب مکان و منزلت است که به واسطه شرف مناسب خداوند و مؤمن عارف حاصل می‌شود. هر چیزی انسان را به شریف نزدیک کند، شریف است. شریف، نفس خود را دوست دارد و در نتیجه، نزدیک کننده به خود را (به مقدار قرب و شرف او) دوست می‌دارد و زیادی قرب و شرف، به مقدار زیادی معرفت و قوه علم است. لذا خداوند می‌فرماید: «خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند و آن‌ها را از ظلمات به روشنایی می‌برد» (بقره/ ۲۵۷؛ همان: ۵۸۲/۲).

با توجه به آیه «همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند» (آل عمران/ ۱۹۱)، دستیابی به علم و معرفت عامل نیل به تقرب الهی و فوز به سعادت اخروی می‌باشد. ملاصدرا جهل به معارف الهی را با وجود استعداد و قوه تعلیم و نیروی تحصیل، رأس عقوبت‌ها و شقاوت‌ها می‌داند: «و هر کس از یاد من رویگردان شود، زندگی تنگی خواهد داشت» (طه/ ۱۲۴)، لذا به گفته ملاصدرا، بنای آخرت بر معرفت و تذکر است و کسی که غافل از یاد خداوند باشد، اهل عذاب خواهد بود؛ زیرا آخرت نشئه ادراک و دار حیات است و عمارت و آبادانی آن بر پایه اعتقادات و نیات صالحه است: «شیطان بر آن‌ها مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آن‌ها برده؛ آنان حزب شیطان‌اند...» (مجادله/ ۱۹؛ همو، ۱۳۶۷: ۱۴-۱۵).

صدرالمتألهین در تفسیر آیه «[این پاداش بزرگ] در روزی است که مردان و زنان باایمان را می‌نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می‌کند...» (حدید/۱۲) می‌نویسد نوری که جلو و دو طرف مؤمن در روز قیامت قرار دارد، نور معرفت و یقین است؛ زیرا روح و نفس انسان از عالم نور است و بعد از آمدن به عالم ماده و گناه، ظلمانی می‌شود و مؤمنان نفس خویش را به وسیله عبادت و ریاضت و تفکر و ذکر، دو مرتبه نورانی می‌سازند. این همان نوری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید که بر قلب مؤمن افکنده می‌شود. نور اول که در آیه با «نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» به آن اشاره شده است، نوری عقلی است که به مقربان اختصاص دارد. این نور با آن‌ها بالا می‌رود و به جوار خدا می‌رسد. نور دوم که با «وَيَأْتِيَانِهِمْ» به آن اشاره شده است، به سعادت‌مندان اختصاص دارد. این نور با ایشان به بهشت‌هایی جسمانی اما منور وارد می‌شود و این نور در هر مؤمنی به میزان معرفت و ایمان او روشنایی و شدت دارد (همو، ۱۴۰۲: ۱۹۴-۱۹۵). در این آیه نیز معرفت و ذکر، دو وسیله برای نیل به مراتب نورانی لحاظ شده است.

مراتب ذکر الهی

از نظر ملاصدرا، ذکر الهی برترین اعمال روحی، قلبی، نفسی و بدنی است و دارای مراتبی است. وی برخی از آن مراتب را پوسته و برخی را مغز و لبّ می‌داند و برای گوینده ذکر نیز بر حسب مراتب ذکر، مراتبی قائل است. نکته قابل ذکر در این بخش این است که هر ذکر مشتمل بر نتیجه‌ای است و نتیجه ذکر الهی توسط بنده این است که خداوند نیز او را یاد می‌کند: «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ» (بقره/۵)، همان طور که نتیجه حبّ و عشق بنده به خداوند، حبّ و عشق خداوند به بنده است (ر.ک: مائده/۵) و نتیجه خشنودی و رضایت بنده، خشنودی خداوند از بنده می‌باشد (ر.ک: مائده/۱۱۹)؛ زیرا تمامی حالات بنده تابع آن چیزی است که در علم الهی و اقتضای اجمالی و سپس تفصیلی اوست، پس آنچه موجب ذکر الهی می‌گردد، در لوح محفوظ و ذکر حکیم است.

ملاصدرا ذکر را به چند قسم تقسیم می‌کند، سپس برای هر یک از اقسام ذکر،

رستگاری و نجاتی مناسب با آن اقسام قائل می‌شود:

۱. ذکر زبان: اقرار و اعتراف. نتیجه آن، محفوظ ماندن خون و ثروت به واسطه امان و در پناه اسلام درآمدن است. پس مرا به ایمان ذکر کنید تا شما را به امان ذکر نمایم. شاید به واسطه محفوظ بودن به واسطه زناهار رستگار شوید.

۲. ذکر ارکان: به جا آوردن طاعت و عبادت برای رسیدن به ثواب و پاداش. پس مرا به طاعات ذکر کنید تا شما را به ثواب و پاداش ذکر نمایم؛ شاید با رسیدن به پاداش و ثواب بهشتی رستگار شوید.

۳. ذکر نفس: تسلیم شدن در برابر اوامر و نواهی الهی برای نائل شدن به نور اسلام. پس مرا به تسلیم شدن ذکر کنید تا شما را به نور اسلام ذکر نمایم؛ شاید به نور اسلام رستگار شوید.

۴. ذکر قلب: تبدیل و دگرگونی خوهای زشت و تحصیل خوهای نیک برای شباهت پیدا کردن به حق تعالی و درآمدن به جرگه دوستان و عاشقان الهی و اتصال و پیوستگی به حضرت حق. پس مرا به اخلاق ذکر کنید تا شما را به فراگیری و استغراق ذکر نمایم؛ شاید به استغراق در محبت او رستگار شوید.

۵. ذکر روح: تفرید، تجرید و محبت برای تحصیل معرفت و حکمت. پس مرا به تفرید و محبت ذکر کنید تا شما را به توحید، قرب و نزدیکی ذکر نمایم؛ شاید با معرفت و حکمت او رستگار شوید.

۶. ذکر سر: بخشیدن وجود برای یافتن معبود. پس مرا به رها کردن وجود و فنا ذکر کنید تا شما را به شهود و بقا ذکر نمایم؛ شاید با نائل شدن به شهود و جمال او و بقای با او (بعد از فنای در او) رستگار شوید و این حقیقت ذکر است که در حدیث قدسی آمده است: «وان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی» و این همان مغز مغزها و اصل اصول است. ملاصدرا این مرتبه از ذکر را ذکر حقیقی می‌داند؛ زیرا ذاکر را مذکور و مذکور را ذاکر می‌داند و بلکه ذکر، ذاکر و مذکور را یکی قرار می‌دهد، چنان که خداوند می‌فرماید: «حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار است» (غافر/۱۶)؛ همو، ۱۳۶۲: ۳۰۴).

مرتبه‌ای که ذاکر و ذکر و مذکور یک چیز می‌گردند، برتر از همه مراتب است؛

زیرا مذکور در قلب ذاکر جایگزین می‌گردد، به طوری که ذکر محو شود و قلب نه به ذکر و نه به ذاکر هیچ توجهی نمی‌کند. قلب و تمامی وجود انسان غرق در مذکور می‌شوند؛ زیرا هر گاه ذاکر طی فرایند ذکر، توجه و التفات به ذکر برای او ظاهر شود، آن توجه حجاب و پوششی است از مقصود و حقیقت ذات خود نسبت به غایت اصلی (یعنی پروردگار). وقتی ذاکر از تمامی ظواهر اعضا و عوارض باطنی فانی گردد و تمامی آن‌ها از او غایب گردند، نخست به سوی پروردگارش روان می‌گردد، چنان که خداوند از ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام حکایت می‌کند: «من به سوی پروردگارم روانم» (صفات/ ۹۹)، سپس در آن راه شروع به پویش می‌نماید و از خود فانی می‌گردد. ملاصدرا تأکید می‌کند که کمال در آن است که از نفسش فانی گردد و از خود فنا نیز فانی گردد. فنای از فنا، غایت فنا و نتیجه بقاست و غیبت از غیبت، کمال غیبت، و فایده آن حضور است. کسانی که بر اثر مداومت در ذکر به مقام فنا رسیده‌اند، با دیگران در ظاهر آمیزش و همنشینی می‌نمایند، ولی دوری باطنی آنان به مسافت خاور و باختر است. با دیگران با کالبد و جسمشان حاضرند و با قلبشان غایب. خود آنان از حضورشان نزد دیگران در شگفت، اما دیگران اگر زیرک باشند، از غیبت همیشگی آنان در شگفت می‌آیند. این ثمره ذکر است که مبدأ آن ذکر زبانی و سپس ذکر نفس است که با تکلف و سختی همراه است. بعد از آن، ذکر نفس از روی میل است و پس از آن استیلا و چیرگی مذکور بر روح است. سپس محو شدن ذکر از سر است و این است راز گفته خداوند متعال: «وَذَكِّرْ وَاللَّهُ كَثِيرٌ أَلْمَلِكُ تَقْلُونَ» (همان: ۳۰۵-۳۰۶).

از نظر ملاصدرا مراتب ذکر مانند مراتب حکمت، یا به ذات و یا به صفات و یا به افعال تعلق دارد. ذکر ذات در میان فضایل، فضیلتی است که اختصاص به فاضلان امت پیامبر اسلام دارد (و نه غیر آنان) و پاداش و ثواب ذکر ذات که از بیان الهی در آیه ۱۵۲ سوره بقره استفاده می‌شود، فضیلتی است که به آنان اختصاص دارد (و نه دیگر امت‌ها). دلیل بر آن بیان الهی است: «ای پسران اسرائیل، نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم، ذکر کنید» (بقره/ ۱۲۲)، در حالی که ذکر ذات را به امت اسلام دستور داده است، همچنان که ذکر نعمت‌ها را به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام دستور داده است (بقره/ ۱۲۲) و این امر بدان جهت است که عروج و نردبان‌های فکر، ذکر و شهود در امت‌های

پیشین، از طبقات افلاک و آنچه در آنهاست بالاتر نرفته بود. لذا ثواب‌ها و پاداش‌هایشان نیز به رسیدن به درجات بهشت منحصر می‌باشد. اما برای فاضلان این امت مقاماتی است که با رسول الهی راه دوستی در پیش می‌گیرند و به پیروی او از عالم خلق و بلکه عالم امر می‌گذرند. در آن هنگام برای آنان هم هدایت‌کننده و هم رهبر است (همان: ۳۰۵).

نتیجه‌گیری

بررسی آرا و نظرات ابن عربی و ملاصدرا پیرامون ماهیت ذکر و مراتب آن، این نتایج را آشکار می‌کند:

۱. ابن عربی و ملاصدرا هر دو، ذکر را یکی از عوامل مؤثر در طریقت الهی دانسته‌اند. محیی‌الدین بن عربی، ماهیت ذکر را ستایش و حمد حق تعالی می‌داند و معتقد است که اگر هنگام گفتن ذکر، این معنا در دل ذاکر حاصل شود و فارغ از غیر، وجود مطلق و تام الهی را درک کند، از ذکر خود بهره‌مند می‌شود. لذا از نظر وی، میزان و نوع بهره‌مندی ذاکر از ذکر، به درجهٔ اطلاق و تقیید ذکر بستگی دارد. نکتهٔ دیگر در اندیشهٔ او در باب ذکر این است که چون ذکر حق برای بنده معلوم است، نه مشهود، بنابراین ماهیت ذکر حق از ناحیهٔ بنده، چیزی جز طلب حضور نیست؛ در حالی که وقتی حق بنده را یاد می‌کند، چون بنده در نزد حق معلوم و مشهود است، ماهیت ذکر او جز حضور نمی‌باشد. در اندیشهٔ ملاصدرا نیز نشانهٔ محبت بنده به خداوند، ذکر و مداومت بر آن است. او ذکر را یکی از نشانه‌های بازشناسی خواطر شیطانی از روحانی می‌داند. این فیلسوف در ذیل تفسیر آیهٔ ۱۱ از سورهٔ مبارکهٔ جمعه، بحثی مفصل و بسیار عرفانی و لطیف پیرامون ذکر و اهمیت و مراتب آن مطرح نموده است.

۲. از نظر این دو دانشمند، ذکر و یاد خدا پیوسته لوازمی دارد. آنچه در سخنان هر دو به عنوان لوازم ذکر، تصریح شده است، «خلوت و رهایی از ماسوی الله» است. اختلاف نظر این دو در این است که ملاصدرا بر خلاف ابن عربی، «فکر» و «معرفت» را از لوازم «خلوت» می‌داند ولی روش ابن عربی در تبیین مقولهٔ ذکر کاملاً

عرفانی است و عقل را در این زمینه راهگشا نمی‌داند، لذا از واژه‌هایی نظیر شهود، قلب، کشف و نسبت آن با ذکر استفاده می‌کند. از طرف دیگر، ملاصدرا «معرفت» و «فکر» را از لوازم لاینفک ذکر حقیقی می‌داند و بین زیادت معرفت و زیادت قرب به حق تعالی رابطه تنگاتنگی برقرار می‌کند، به طوری که در نظر این فیلسوف، جهل به معارف الهی در رأس همه عقوبت‌ها و شقاوت‌هاست و این امر، به نگرش فلسفی ملاصدرا و جایگاه تفکر و معرفت در تعالی و کمال انسان در فلسفه او برمی‌گردد.

۳. ابن عربی در بیان مراتب ذکر، به تمام عوالم و موجودات نظر دارد؛ مرتبه اول را مختص ذات حق تعالی می‌داند و حق تعالی خود را به واسطه اسم متکلم، حمد و ثنا می‌کند. وی آخرین مرتبه را ذکر ابدان و اعضای بدن می‌داند؛ چرا که هر کدام به زبان ویژه خود ذاکر می‌باشد. او گویا به مراتب ذکر در عالم تکوین نظر دارد، ولی ملاصدرا در بیان مراتب ذکر، انسان را محور قرار می‌دهد و به مراتب ذکر در عالم تشریح نظر دارد. وی اولین مرتبه آن را ذکر زبانی و آخرین مرتبه آن را ذکر «سرّ» و اتحاد ذاکر، ذکر و مذکور می‌داند. لازم به ذکر است که نظرات و آرای ابن عربی در مورد تقسیمات ذکر و مراتب آن منظم و در ذیل عنوان خاصی مطرح نشده است و در لابه‌لای مطالب به چند تقسیم‌بندی دیگر اشاره می‌کند، از جمله تقسیم ذکر به ذکر مقید و غیر مقید. در این تقسیم‌بندی، تنها ذکر «الله» را ذکر غیر مقید و آن را منحصر به خاصان درگاه الهی می‌داند و در یک تقسیم‌بندی دیگر، ذکر را به ذکر زبانی، خیالی و قلبی تقسیم می‌کند. همچنین از فحوای کلام هر دو متفکر برمی‌آید که پایین‌ترین مرتبه ذکر، ذکر زبانی و بالاترین مرتبه آن، غایب شدن ذاکر در ذکر و فنای در مذکور می‌باشد.

۴. در سخنان ابن عربی، تمام‌ترین و کامل‌ترین نوع ذکر به کسانی اختصاص دارد که خداوند به وجودشان، هر عالم و سرایی را حفظ می‌کند. ملاصدرا نیز ذکر حقیقی را مخصوص پیامبران و اولیای الهی می‌داند و مصداق آنان را کسانی می‌داند که تجارت و دادوستد، آنان را از ذکر خدا باز نمی‌دارد. از نظر او تعداد آن‌ها نادر و قلیل است.

کتاب‌شناسی

۱. آشتیانی، سیدجلال‌الدین، شرح مقدمه قیصری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، رسائل ابن سینا، تهران، بیدار، ۱۴۰۰ ق.
۳. ابن عربی، محیی‌الدین، الفتوحات المکیه، تصحیح احمد شمس‌الدین، بیروت، دار صادر، ۱۴۲۰ ق. و بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۴ م.
۴. همو، رسائل ابن عربی (ده رساله)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۷ ش.
۵. همو، فصوص‌الحکم، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۴۶ م.
۶. خوارزمی، تاج‌الدین حسین بن حسن، شرح فصوص‌الحکم، به اهتمام نجیب مایل هروی، تهران، مولی، ۱۳۶۸ ش.
۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، اسرار‌الآیات، ترجمه علویه همایونی، ناشر: مترجم، ۱۳۶۷ ش.
۸. همو، المبدأ و المعاد، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴ ش.
۹. همو، تفسیر القرآن‌الکریم، تصحیح محمد خواجه‌سوی، قم، بیدار، ۱۴۰۲ ق.
۱۰. همو، تفسیر سوره‌الجمعه، تصحیح و تعلیق محمد خواجه‌سوی، تهران، مولی، ۱۳۶۲ ش.
۱۱. همو، شرح اصول‌الکافی (کتاب العقل و الجهل)، تصحیح محمد خواجه‌سوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ش.
۱۲. قیصری، داوود بن محمد، شرح فصوص‌الحکم، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.

ترجمه چكیده ها

موجز المقالات

تأثير آراء ابن سينا على فلسفة أوروبا في القرون الوسطى

- على رضا الآزاد (أستاذ مساعد بجامعة فردوسی بمشهد)
- تكتم الآزاد (خريجة الحوزة العلمية بخراسان في السطح الثالث)
- أعظم رحمت آبادي (عضوة الهيئة التدريسية لمؤسسة حضرة النرجس البحثية)

لا شك في أنّ معرفة التيارات الفكرية في معرفة سبيل التطورات الفكرية للإنسان دور أكيد وبالغ الأهمية، لذلك حاولت الدراسة الراهنة أن تناقش وتعالج تأثير آراء ابن سينا على فلسفة أوروبا في القرون الوسطى. مع أنّ المسيحيين في العصور الأولى لم يكن لديهم فلسفة مبنية ومنقحة، لكن مسّتهم الحاجة لتبيين عقائدهم الكلامية إلى الفلسفات اليونانية الدارجة والرائجة في القرون الوسطى. أمّا بسبب وجود المحاذير ومشاهدة بعض المشاكل والتعارضات التي كانت موجودة بين عدد من التعاليم الدينية والفلسفية اضطروا إلى المراجعة إلى فلسفات أخرى ومن جعلتها الفلسفة الإسلامية وهذا لما أنّ آراء الفلاسفة المسلمين وفي قمتها آراء ابن سينا بسبب التلاؤم الذي أوجدت بين العقل والشرع كانت قادرة على حلّ مشاكل وتساؤلات مفكرى الأوروبيين. فإنّ ترجمة آثار

ومؤلفات ابن سينا إلى اللغات الأوروبية بدأت بعد مضيّ فترة قليلة من وفاته وآراء ابن سينا حول معرفة الوجود، الإلهيات، معرفة العالم، علم النفس ومعرفة المعاد جلبت أنظار الفلاسفة والمتألهين المسيحيين. فإن علماء مثل جونديساليوس، ديونيس، إسكوطوس، إكهارت وراجر بيكن كانوا إلى حدّ كثير متأثرين لآراء ابن سينا وعلماء مثل آلبرت الكبير، طوماس آكوئيناس، الكساندر أهل هيلز ويوهانس لاروشلي مع أنّهم لم يقبلوا بعض آراء ابن سينا ولكنهم في آرائهم وتفكراتهم كانوا متأثرين إلى حدّ بالغ بآراء ابن سينا. وفي نهاية المطاف نشير إلى ثلاثة من آراء ابن سينا التي أثرت أكثر تأثير على الفلسفة المدرسية لأوروبا وهي كما تلي: ١. المعرفة والإشراق، ٢. علاقة الذات بالوجود، ٣. مبدأ الفردية والمادة.

المفردات الرئيسة: الفلسفة الإسلامية، فلسفة القرون الوسطى، الإلهيات المسيحية، ابن سينا، آكوئيناس.

الماهية ومراتب الذكر في فكرة ابن العربي وملاً صدرا

□ عليّ الأرشد الرياحي (أستاذ مشارك بجامعة إصفهان)

□ فاطمة الزارع (طالبة بمرحلة الدكتوراه بفرع الحكمة المتعالية بجامعة إصفهان)

يعتبر الذكر بمثابة لسان الفؤاد، أول وسيلة ذا أهميّة للمناجاة مع الله سبحانه وتعالى. والذي كان دائماً موطن التفات الحكماء والعرفاء. وتجدر الإشارة إلى أنّ ابن العربي وملاً صدرا يعتبران من المفكرين الذين خاضوا عبر آرائهم في دراسة تلك القضية وبحثوا عنها بشكل أكيد. في دراستنا هذه وعبر الرجوع إلى آراء هذين المفكرين حاولنا أن ندرس ونعالج ماهية الذكر ومراتبه بعد مقارنة آرائهما حصلنا هذه النتيجة وهي أنّ الاتكاء على الخلوة يعتبر كأمراً لازم وضروريّ وشرط لتحقيق الذكر الحقيقيّ. هذا متفق عليه في آراء ابن العربي وملاً صدرا، لكن يرى ملاً صدرا أنّ المعرفة والفكر أمران لازمان للخلوة وهذا الأمر لا يشاهد في فكرة ابن العربيّ. في المقابل، على أساس فكرة ابن العربيّ الكشف والذكر والنسبة بينهما أمر هامّ وله دور بالغ الأهميّة. ولنا أن نشير هنا إلى أنّ ابن العربيّ يبيّن مراتب الذكر في عالم التكوين وعبر الالتفات إلى جميع الكائنات. لكن ملاً صدرا يبيّن هذه المراتب في عالم التشريع وضمن محورية الإنسان. وحصيلة هذه

الدراسة التحليلية هي أنه عندما نلاحظ ونطالع موضوعاً عرفانياً مع نظارة الحكمة المتعالية نرى أن الموضوع يتغيّر إلى حدّ كثير.

المفردات الرئيسة: الذكر، ابن العربي، ملاً صدرا، القرآن والروايات، الفكر، المعرفة.

دراسة مقارنة للمراتب الوجودية والمعرفية للإنسان الكامل

في آراء ابن العربي وملاً صدرا

- حسين البخاريّ القهبيّ (طالب بمرحلة الدكتوراه بفرع الحكمة المتعالية بجامعة فردوسيّ بمشهد)
- سيّد مرتضى الحسينيّ الشاهروديّ (أستاذ بجامعة فردوسيّ بمشهد)

لا شكّ في أنّ البحث حول الإنسان الكامل من أهمّ المباحث في صعيد الحكمة والفلسفة الإسلامية. ومن الواضح أنّ هذه المسألة في هذا الحقل المعرفيّ بما أنّ الإنسان الكامل هو الحلقة الواسطة بين الوجود المطلق والوجود المقيّد. وبعبارة أخرى مع وجود الإنسان الكامل ييسر الكون والعالم والموجود المخبوء يصل إلى مرتبة الوجود الذي له ظهور وانكشاف. وهذا الجانب الوجوديّ من الإنسان الكامل يتكامل مع معرفة ساحته المعرفية. وعلى أساس آراء كبار كابن العربيّ وملاً صدرا لا يمكن التطرّق إلى صقع العرفان واستمرار هذا الطريق إلّا عبر الإنسان الكامل. فعليه الإنسان الكامل يكون سبباً لبسط العالم كما يكون دليلاً وعلامة للمعرفة بذات الله سبحانه وتعالى. وهذا بما أنّه يكون مرآة لجلاء أسماء وصفات الله تعالى. وعلى هذا الأساس، المقالة الحالية وعبر أسلوب تحليليّ - توصيفيّ تدرس وتناقش مفهوم الإنسان الكامل وهذا على أساس آراء ابن العربيّ وملاً صدرا. وفرضية هذه الدراسة هي أنّ آراء ابن العربيّ وملاً صدرا حول الإنسان الكامل مع وجود مشابهاً بينهما ولكن في بعض الموارد توجد اختلافات أيضاً. الاختلافات التي يمكن أن نفسرها على أنّ ملاً صدرا يرى فكرة الإنسان الكامل أمراً عملياً ويمثلها في وجه أخلاقيّ والحال أنّ ابن العربيّ يرى الإنسان الكامل في الفكرة العملية فقط.

المفردات الرئيسة: الإنسان الكامل، الجانب الوجوديّ، الجانب المعرفيّ، ابن العربيّ.

التوحيد الأفعاليّ وعلاقته بالفعل الاختياريّ للإنسان

- حسين الغفّاريّ (أستاذ مشارك بجامعة طهران)
 - مريم السادات الزياتيّ (طالبة بمرحلة الدكتوراه بفرع الفلسفة المقارنة بجامعة الشهيد مطهريّ)
- من الواضح جدًّا أنّ التوحيد من أوّل مبادئنا الاعتقاديّة ويشمل التوحيد في الفكر والعمل ولكلّ من هذين الفرعين أقسامًا وشعبًا. من الجدير بالذكر أنّ التوحيد الأفعاليّ يعتبر واحدًا من أقسام التوحيد النظريّ ومن منظر الفلاسفة والحكماء الإسلاميين يكون بمعنى أنّه كما أنّ موجودات العالم لا استقلال لها في الذات والصفات كذلك في حقل التأثير والتأثر متعلّقة بالله سبحانه وكلّ سبب في الكون يأخذ تأثيره وفاعليّته من القدير المتعال. لنا أن نشير إلى أنّ شعب التوحيد الأفعاليّ كالتوحيد في الخالقيّة والربوبيّة والرازقيّة والحاكميّة والمالكيّة... وكلّ من هذه الأقسام والشعب له علاقة باختيار الإنسان وتتعلّق بمسائل كالجبر والتفويض، ولكن يمكن تنفيذ جميع هذه الانحرافات الفكرية مع نظرية الاعتدال التي هي القول بعدم وجود الجبر والتفويض بل الأمر بينهما، النظرية التي تعتبر من عقائد الشيعة الحقّة.
- المفردات الرئيسة: التوحيد الأفعاليّ، التوحيد في الخالقيّة، اختيار الإنسان، الجبر، التفويض، أمر بين الأمرين.

ماهية الفكر والنظر من منظور المتكلمين والحكماء المسلمين

- رحمة الله كريم زادة
 - عضو الهيئة التدريسيّة بالجامعة الرضويّة للعلوم الإسلاميّة
- من المعلوم أنّ الفكر أو النظر هو فعل ذهن الإنسان. يعتبر الذهن من قوى النفس الإنسانيّة وهو غير «العقل» و«النفس». يعتبر العقل والذهن من قوى النفس وكلّ شيء استند إلى قوى العقل يعتبر من قوى النفس أيضًا ولا فرق في هذا الأمر بين أن نقول بالتعدّد الوجوديّ لقوى النفس أو قلنا إنّ هذه القوى تعتبر من شؤون النفس. ولنا أن نوزع إلى أنّ ثمة آراء عدّة ومنوّعة حول الفكر بين المحقّقين من المتكلمين والحكماء. فإنّ المتكلمين أكّدوا وركّزوا في تعريف الفكر على لوازمه والحال أنّ الحكماء اتّفقوا على أنّ الفكر هو مجموع الحركتين وهما الحركة من المطالب إلى المبادى والحركة من

المبادئ إلى المطالب ولعلّ الذين اكتفوا في تعريف الفكر بالحركة الثانية هي أنّ الحركة الثانية تتضمن الحركة الأولى في ضمنها فلا يحتاج إلى ذكرها. ولعلّ سبب الاختلاف في استناد الفكر إلى العقل والنفس والذهن هو أنّ الذهن بعض الأحيان يتوجّه إلى الأمور غير المادّية، ففي هذه الحالة تصير عمل النفس الناطقة ولكن بعض الأوقات يتوجّه إلى الأمور المادّية وفي هذه الحالة تصير عمل النفس الحيوانية وهذا لا يكون بعنوان كونه فعلاً مباشراً للنفس الحيوانية، بل من حيث أنّ قوى النفس الحيوانية تساعد النفس الناطقة في الوصول إلى الغاية.

المفردات الرئيسية: النفس، العقل، الذهن، الفكر، مجموع الحركتين، المتكلمون، الحكماء.

ماهية الدهر والسرمد ووجه نسبتها بالزمان

- علي رضا كهنسال (أستاذ مساعد بجامعة فردوسى بمشهد)
- معصومة العارفي (طالبة بمرحلة الدكتوراه بفرع الحكمة المتعالية)

لقد استعمل عدد من الفلاسفة المسلمين الدهر والسرمد مقابل الزمان. لقد أوضح الفلاسفة هذين المصطلحين في عبارات يمكن حملها على المعاني المختلفة. لذلك برزت وحصلت تفاسير وتبينات عدّة حول الدهر والسرمد والزمان. لا شكّ في أنّ بيان نسبة الدهر والسرمد بالزمان أو بعبارة أخرى بيان كيفية عوالم الكون بالنسبة إلى الزمان لا زال كان موضع النقاش ومعرفة الآراء بين الفلاسفة الإسلاميين من مختلف المذاهب الفكرية والدينية. وفي هذا المجال من بين الفلاسفة المسلمين هما ابن سينا وميرداماد اللذان عرضا بحثاً جامعاً وتاماً حول الدهر والسرمد والزمان ونسبة بعضها مع الآخر ونسبة كلّ منها كثلاثة أوعية وجودية للكون والتي ناجمة عن نسب الثابت بالمتغيّر والثابت بالثابت. ولكن في مقابل هؤلاء الفلاسفة، فخر الدين الرازي، تبعاً لأفلاطون، يرى أنّ الزمان جوهر باقٍ وإذا وقع مقارناً للأموال الحادثة يكون دواماً دون تغيير الأحوال وهذا هو الدهر والسرمد وإذا وقع مقارناً لحدوث الأموال الحادثة يكون الزمان وهذا بسبب حصول هذه الأموال الحادثة والتغيير في نسب الأشياء. وأمّا أبو البركات ضمن تعريف الزمان بمقدار الوجود وكون كلّ موجود زمانياً سعى وحاول لتعريف الدهر والسرمد بأسلوب

زمانى. والجدير بالذكر أنّ عددًا من الحكماء ذهبوا إلى كون الدهر والسرمد زمانًا موهومًا. الدراسة الحالية تطرقت إلى مناقشة هذه الآراء المختلفة.

المفردات الرئيسة: الدهر، السرمد، الزمان، ميرداماد، ابن سينا.

دراسة نظريّة الشبح فى مسألة الوجود الذهنيّ (وتبيين نسبته مع نظريّة الاتحاد الماهويّ)

- محمّد مهديّ المشكاتيّ (أستاذ مساعد بجامعة إصفهان)
- مهديّ المنصوريّ (خريج الحوزة العلميّة بقم)

هذه المقالة ترمي إلى دراسة نظريّة الشبح فى الوجود الذهنيّ وتطرّق إلى دراسة نظريّات ثلاث فى هذا المجال. فالنظريّة الأولى تطمح إلى دراسة نظريّة الشبح عند المشهور التى تراها نظريّة حيال نظريّة الاتحاد الماهويّ التى تترأى أنّه إضافة على وجود الاختلاف الوجوديّ بين العين والذهن ثمة اختلاف ماهويّ بين العين والذهن والجدير بالذكر أنّ هذه النظريّة بوحدها لها أربعة تفاسير والتى بشكل تلقائيّ طرحت فى سبيل المباحث الفلسفيّة والكلاميّة. هذه النظريّات الاربع وعلى أساس الترتيب كما تلى: الأولى: الشبح المشابه؛ الثانية: الشبح الذى له لون من الرمز؛ الثالثة: الشبح مع الانقلاب؛ الرابعة: الجمع بين نظريّة الاتحاد الماهويّ ونظريّة المشهور فى باب الشبح. التفسير الثانى الذى فسره عدد من العلماء هو أنّه لا فرق بين نظريّة الشبح عند المشهور ونظريّة الشبح بمعنى الاتحاد الماهويّ. والتفسير الثالث له وجه مفهوميّ - حكائيّ، أى أنّ الماهيّة لا تصل بنفسها إلى الذهن بل يصل مفهوم منها التى لها خاصيّة الحكاية عن الخارج. وفى نهاية المطاف لنا أن نشير أنّ هذه الدراسة تعالج وتناقش هذه التفاسير وتقضى وتحكم بينها وفى الأخير تختار التفسير الثانى من الشبح.

المفردات الرئيسة: الوجود الذهنيّ، الشبح، الماهيّة، الذهن، المفهوم.